

دیده ای خواهم سبب سوراخ کن
تا علل را برکشد از بیخ و بن
مولوی

**چگونه نیروئی بیگانه بنام « بریگاد قزاق » را در ایران به قدرت و سلطنت
رساندند، و محصول تلاش ملتی را برای استقرار حاکمیت خود به باد دادند!
نقدی بر بخشی از کتاب « ایران بین دو انقلاب » آقای پرواند آبراهامیان**

سرزمین ایران بسبب شرایط استثنائی اقلیمی و موقعیت استثنائی جغرافیائی، قرون متمادی لگد کوب
تجاوز اقوام و قبایل گوناگون بوده که روند طبیعی رشد جامعه و تحول اقتصادی و اجتماعی آن را مختل و آشفته
کرده اند، و به ویژه در دو قرن اخیر عرصه تجاوز و رقابت های استعماری دو کشور بزرگ روسیه و انگلستان
شده که طبعا حاکمیت ملت را بر نمی تافتند و با استفاده از امکانات بسیار مالی و سیاسی و نظامی خود به انواع
حیله ها و مانورها و از جمله آشفته کردن ذهن و حافظه جامعه راه بر آن می بسته اند.
رستاخیز بزرگ ملت ایران، انقلاب مشروطیت، که تاریخ ایران را ورق زد و از گذشته سراسر استبدادی گام
در راه آزادی و حاکمیت ملت گذارد نیز اگرچه دستاوردهای بزرگی داشت و توطئه های بزرگی را خنثا کرد
اما سرانجام با فاجعه کودتای 1299 دولت و ارتش انگلستان از پای در آمد.
بازگویی و تحلیل این فاجعه که سرزمین و جامعه ایران هنوز همچنان دچار پی آمدهای شوم آنست و اجد
مسئولیتی سنگین است به همین سبب باید منعکس کننده عینی و بی رتوش رویدادهای آن و به ویژه دارای
مرزهای مشخص با تحلیل ها و برداشت های شخصی باشد.

کتاب آقای آبراهامیان بنام (ایران بین دو انقلاب) در باره کودتای 1299 خورشیدی و سپس دستیابی
بریگاد قزاق و رضاخان فرمانده « دست نشانده » آن به قدرت و سلطنت به گمان من سخت قابل انتقاد
و ایراد است. ایشان پس از مقدمه ای به این شرح « خطر جدی گیلان ، تحولات آذربایجان ، جنگ های
پی در پی میان قبایل ، حضور ارتش سرخ در شمال و ارتش انگلیس در جنوب ، بروز شورش هائی
در ژاندارمری و دیویزیون قزاق و ناتوانی حکومت در تشکیل مجلسی که بتواند قرارداد منفور

1919 ایران - انگلیس را تصویب کند همگی منجر به بحران حاد سیاسی در پایتخت شد « (ص 126) ، می نویسند:

« د رگیرودار این بحران کنل رضاخان افسری چهل و دوساله از یک خانواده ترک زبان و گمنام در مازندران که به تدریج به فرماندهی بریگاد قزاق در قزوین رسیده بود با حدود 3000 نظامی زیر دست خود بسوی تهران حرکت کرد . او احتمالاً پیش از حرکت با افسران انگلیسی در قزوین مشورت کرده و برای نیروهای خود مهمات و آذوقه و پول گرفته بود . رضاخان هنگامی که به نزدیکی تهران رسید با افسران ارشد ژاندارمری و روزنامه نگار جوانی بنام سید ضیاء طباطبائی به صورت پنهانی ملاقات می کند . سید ضیاء از یک سو مورد اعتماد مامورین نظامی انگلیس بود ، چون روزنامه رعد او در زمان جنگ از انگلیس پشتیبانی کرده بود و از سوی دیگر اصلاح طلبی مستقل شناخته می شد . (.....) رضاخان با پشتیبانی افسران ژاندارمری و مشاوران نظامی انگلیس در شب سوم اسفند به تهران رسید حدود 60 تن از سیاستمداران سرشناس را دستگیر کرد ، به شاه اطمینان داد که کودتا برای نجات سلطنت از خطر انقلاب است و از او خواست تا سید ضیاء را به نخست وزیری منصوب کند . « (ص 147) و « سردار سپه در اردیبهشت 1300 با کنار زدن سید ضیاء وزارت جنگ را در اختیار گرفت . در طی نه ماه بعد با انتقال ژاندارمری از وزارت داخله به وزارت جنگ ، گماردن همکاران خود در دیویزیون قزاق بجای افسران سوئدی و انگلیسی ، قدرت خود را در ارتش مستحکم ساخت . (ص 148) »

و « در چهار سال بعدی موقعیت نظامی - سیاسی رضاخان مستحکم تر شد ، وی با ترکیب 7000 قزاق و 12000 ژاندارم ارتش 40000 نفری جدیدی مرکب از پنج لشکر تشکیل داد . « (ص 149) و « در اوایل 1304 رضاخان آنقدر قدرتمند بود که بتواند لقب فرماندهی کل قوا را از مجلس بگیرد « (ص 149) و « سرانجام در آذر 1304 از مجلس موسسان خواست تا برای خلع قاجار از سلطنت و واگذاری تخت سلطنت به او تشکیل جلسه دهد . سرانجام رضاخان در اردیبهشت سال بعد با پوشیدن لباس نظامی مزین به جواهرات سلطنتی - همانند قهرمان مورد علاقه اش ناپلئون - به عنوان شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد . « (ص 150) و « گرچه سرچشمه قدرت رضاخان اساساً ارتش بود بدون پشتیبانی چشمگیر مردمی نمی توانست به آن صورت صلح آمیز و قانونی بر تخت و سلطنت بنشیند (...) و نمی توانست اکثریت حقیقی مجلس را بدست آورد « (ص 150)

سپس با همین شیوه و از همین دیدگاه از قزاقی بی سواد و در خدمت بیگانگان که حداکثر معلوماتش مهارت در بکار بردن شصت تیر است ناپلئون قلابی (چه در ایده آل و چه در عمل) می سازند و همه قلدر بازی ها و دوز و کلک ها و حتا تبهکاری های او و سوء استفاده او از نیروهای مسلح (با قراردادن همه زیر فرمان افسران بریگاد قزاق) برای دستیابی به مراحل گوناگون قدرت

از فرماندهی کل قوا تا سلطنت را، با عباراتی بیگانه با حقیقت از قبیل داشتن « پشتیبانی چشمگیر مردمی » و « صورت صلح آمیز و قانونی » و با « رای اکثریت واقعی مجلس » آرایش می دهند و تلطیف و تطهیر می کنند .

در نتیجه

نظام مشروطیت بی اعتبار و ناتوان در حل بحران ها (آنهم بی هیچ توضیحی درباره علل و آفرینندگان آنها) ، کودتا حلال بحران ها، رضاخان قزاق، (مبتکر و عامل کودتا) و قهرمان نجات ایران از بحران جلوه گر شده اند که با توجه به شیوه استبدادی و خودسرانه مطلق حکومت رضا خان ، این توهم بوجود می آید که « استبداد » اولاً راه نجات ثانیاً مورد تایید و قبول جامعه بوده است . تجزیه و تحلیل چنین گزارشی به گمان من مبهم و سردرگم کننده هم نیاز به فرصتی بسیار دارد که در ظرفیت این نوشته نیست و هم در باره چگونگی جنبش و انقلاب مشروطیت و کودتای مذکور و دست اندرکاران آن و آثار و پی آمدهای آن بسیار نوشته و گفته شده و دسترسی به آنها برای علاقمندان ساده و آسان است و این نوشته تنها اشاره ای به آن است تا در خاطر هموطنانی که به سبب گذشت زمان از آن فاجعه ناآگاهند تصور حل بحران های اجتماعی ناشی از نظام سیاهکار «جمهوری اسلامی» به وسیله نظامی استبدادی دیگر بوجود نیاید. (توجه کنید که یکی از نامزدان انتخابات ریاست جمهوری اخیر و عده و امید می داد در صورت موفقیت در نقش رضاخان ظاهر خواهد شد.)

1- انقلاب مشروطیت ، نه محصول کودتائی یک شبه و دست به دست شدن قدرت بلکه دست آورد جنبش ملت ایران بود برای پایان دادن به استبداد شاه و شیخ و دستیابی به حاکمیت خود که دستکم نزدیک به یک قرن به درازا کشیده و جان های بسیار قربانی داده بود و سپس ضمن تشکیل مجلس شورای ملی و ایجاد نهادها و بنیادهای مشروطیت و انتظام امور، با کارشکنی های مداوم دشمنان خودی (شاه و متولیان دینی) و بیگانه (دو دولت روسیه و انگلستان) مشروطیت مبارزه کرده ، ماجراهای سهمگین دو کودتای صغیر و کبیر محمدعلیشاه و متحدان مشروعیت خواه او را خنثا و او را از سلطنت خلع کرده و توطئه بیگانگان را برای بازگشت او به سلطنت به شکست کشانده و گام به گام راه خود را برای ساختن جامعه ای پیشرفته و مترقی و آزاد و آباد باز می کرد و پیش می رفت . پس از موفقیت انقلاب و ناکام ماندن کودتای محمدعلیشاه و خلع او و شکست مشروعه خواهان دو بنیاد سلطنت و تولیت دینی کم و بیش به مشروطیت تمکین کرده بودند و دشمنی با مشروطیت و حاکمیت ملت در دو دولت روسیه و انگلستان متمرکز شده بود. پس از انقلاب روسیه دولت انقلابی از همه امتیازات خود در ایران از جمله نیروی مسلح قزاق صرفنظر کرد و دستکم موقتا پا از ایران پس کشید اما دولت انگلستان که از جهت هم استراتژیک حفظ تسلط استعماری خود به هندوستان و هم غارت

منابع نفتی ایران به تسلط به سرزمین ایران نیاز داشت و تامین این نیاز با مشروطیت و حاکمیت ملت سازگار نبود با استفاده از غیبت رقیب قصد و تحمیل حاکمیت کامل و بلامنازع خود بر سرزمین و ملت ایران به بهانه یاری و دلسوزی اما در حقیقت به صورت قیمومیت کرد و با تئانی با عوامل خود فروخته به صورت قرارداد 1919 میلادی (1298 خورشیدی) به امضای دولت ایران رساند که اما چون رسمیت و اعتبار اجرایی یافتن آن موکول به تصویب مجلس شورای ملی بود که با مقاومت بسیار درخشان و تحسن برانگیز ملت ایران مواجه شد و عقیم و ناکام ماند.

2 - انگیزه کودتا :

سناریوی ارائه شده در کتاب آقای آبراهامیان عبارتست از وجود بحران هایی در کشور و کودتای کلنل رضاخان فرمانده بریگاد قزاق برای نجات کشور از بحران ها (سپس طی مراحل قدرت تا سلطنت) حال کاوشی در این سناریو :

نخستین - در بیان چگونگی روند کودتا و انگیزه ادعایی آن تعارضی چشمگیر و افشاگرانه وجود دارد. گرچه آغاز ورود قهرمان! (رضاخان قزاق) به صحنه کودتا چنان آرایش شده که این تصور را در خواننده ناآگاه ایجاد می کند که بحران های لاینحلی در سرزمین ایران موجودیت کشور و استقلال ملت را به خطر انداخته بوده و افسری از ارتش ملی به سائقه حس وطن پرستی سر غیرت آمده و ناگهان بپا خاسته و شمشیر کشان مادر وطن را از چنگال بحران ها و نابودی نجات داده است و مردم هم به پاس چنین فداکاری در راه نجات وطن او را با «پشتوانه چشمگیر خود» و «رای اکثریت حقیقی خود» و «به صورت صلح آمیز» به فرماندهی کل قوا و وزارت و نخست وزیری و سرانجام به سلطنت نشانده اند. اما ذهنیتی نه چندان تیز و برا لازم است تا در عبارات مبهم و رودادهای گسسته از هم و ظاهرا بی ارتباط باهم از روند کودتا اراده و فرماندهی و مدیریت ارتش انگلستان را در کودتا ببیند. به آن مروری کنیم :

«کلنل رضاخان به تدریج به فرماندهی بریگاد قزاق رسیده - باقوای خود بطرف تهران حرکت می کند - (احتمالا) پیش از حرکت با افسران انگلیسی در قزوین مشورت کرده - (احتمالا) [از آنها] برای نیروهای خود آذوقه و پول گرفته بود - در نزدیکی تهران (اتفاقا) و (پنهانی) با روزنامه نگار جوانی که (اتفاقا) مورد اعتماد مامورین نظامی انگلیس بود ملاقات می کند - [ولابد باز هم اتفاقا] با پشتیبانی مشاوران نظامی انگلیس در شب سوم اسفند به تهران می رسد. و این چنین کودتا به ثمر می رسد. (که ادعای پشتیبانی افسران ژاندارمری هنگام ورود جماعت کودتاجی به تهران نادرست است و نیز شاه نه رضا خان بلکه به توصیه سفیر دولت انگلستان سید ضیا را به دربار می بپذیرد و فرمان نخست وزبری او را صادر می کند و سید ضیا از شاه لقب سردار سپهی برای رضاخان می گیرد.) دومین - از میان ردیف بحران ها که انگیزه های کودتا معرفی شده اند انگیزه اصلی را بیابیم.

بحران‌ها بی‌شماره شده که وارد درستی یا نادرستی و بود یا نبود آنها نمی‌شوم که به هر روی حل آنها مانند بسیاری از بحران‌های دیگر که مجلس و دولت حل کرده بودند (از جمله عزل کامران میرزا عمو و پدر زن محمد علی‌شاه از وزارت جنگ، برانداختن حاج آقا محسن ملاک و ملای بزرگ از عراق، سردار منصور و حاج خمایی از رشت، سپهدار از تنکابن، قوام‌الملک از شیراز، ظل‌السلطان از خراسان، حشمت‌الملک از قائن، حبس سالار معظم بجنوردی، حبس رحیم خان چلبیانلو، اخراج متنفذین و ملوک الطوائف در ولایات و بسیاری دیگر که در کتاب‌های گوناگون آمده است) به عهده‌ی مجلس و دولت قانونی مشروطه نه حذف مشروطیت با کودتا زیرا مسلمانان برای رفع و دفع بیماری، بیمار را نمی‌کشند، بیماری را درمان می‌کنند. اما «بحران» آخرین «ناتوانی حکومت در تشکیل مجلسی که بتواند قرارداد منفور 1919 ایران - انگلیس را تصویب کند.» کلید گشودن راز را به دست می‌دهد و مچ قهرمان؟! ناپلئون قلابی آقای آبراهامیان را باز می‌کند و انگیزه و ماهیت کودتا را آشکار می‌سازد. با آنکه این «ناتوانی دولت» در تشکیل مجلسی موافق برای تصویب قرار داد ناشی از «توانایی» تحسین برانگیز ایرانیان در مقاومت در برابر تحمیل دولت انگلستان به قیومیت خود بر ایران بود و موفقیت ملت ایران در این باره ناشی از فضای مشروطیت نظام و حاکمیت مردم و دولت مقتدر انگلستان زخم خورده و سرافکننده کارشکنی می‌کرد و بحران می‌آفرید و سرانجام با توسل به نیروی نظامی خود و مزدوران نیروی قزاق برای اجرای عملی آن به کودتا دست زد. اما شگفتا که این موفقیت ملت ایران و بحرانی که در دولت انگلستان از شکست و ناکامی ایجاد کرده بود ضمن بحران‌های آمده که «غیرت! (رضاخان)» را به جوش آورده و به اقدام به کودتا کشانده است. اما لازمه بوجود نیامدن چنین «بحرانی» تسلیم ملت ایران به قرارداد 1919 و قبول قیومیت دولت انگلستان بود. در این صورت «بحران» بوجود نمی‌آمد و دولت و ملت ایران به اسارت تن می‌داد و البته دیگر نیازی به کودتا نبود.

3- تصمیم - طراحی و تدارک کودتا

اقدام به کودتا تصمیم دولت انگلستان و انگیزه آن خنثا کردن مقاومت ملت ایران بود و اجرای آن را به عهده سفارت انگلستان و بویژه فرماندهی نیروی نظامی آن دولت گذارد (که برای کمک به نیروی نظامی ضد انقلاب روسیه در ایران حضور یافته و ناکام به قزوین عقب نشسته و در تدارک بازگشت به کشور خود بود و پیش از ترک ایران باید جای پای دولت انگلستان را در ایران محکم می‌کرد. توجه به گزارش شماره 615 آقای نورمن به لرد کرزن در باره لزوم تامین هزینه بازسازی دیویزیون قزاق» صرف ماهیانه 150000 تومان آنهم زیر نظر افسران انگلیسی بی‌شک منجر به تشکیل قوایی به مراتب بزرگتر از دیویزیون قزاق که فقط به روی کاغذ وجود دارد خواهد شد، در فیر اینصورت ما متهم به

بدعهدی و تنها گذاشتن ایران در مهلکه خواهیم شد زیرا می خواهیم نیروهای خود را بدون اینکه جانشینی برای آن بگذاریم از ایران خارج کنیم. (گذارد و فرمانده اردوی ارتش انگلستان در قزوین با به مزدوری گرفتن سید ضیاء الدین طباطبایی در نقش مهره سیاسی و بریگاد قزاق در نقش بازوی نظامی به تدارک آن پرداخت .

سید ضیا

سید ضیاء الدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد ، معمم و از مهره های شناخته شده و فعال دولت انگلستان بود. و در عضویت کمیته آهن که بدست یاری کلنل هیک انگلیسی تشکیل شده بود به دفاع از قرارداد 1919 (1299 خورشیدی) پرداخته و روزنامه رعد را در خدمت دفاع از آن قرارداد گذاشته بود.

«روزنامه رعد که مدیرش سید ضیاءالدین طباطبایی که خود از کارکنان عقد قرارداد و از محارم قرارداد گذارندگان است مقاله های مسلسلی مبنی بر لزوم عقد قرارداد و فواید آن منتشر می سازد.» (ص 127 جلد چهارم حیات یحیا - یحیا دولت آبادی)

«سید ضیاء مدیر روزنامه رعد که از دوستان نزدیک وثوق الدوله و از حامیان رشید قرارداد است» (سند شماره 83 در مجموعه اسناد رسمی بریتانیا - تلگراف های مورخ 22 سپتامبر و 11 اکتبر سرپرسی کاکس از تهران به لرد کرزن ص 110- جلد اول اسرار محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره قرارداد 1919 ایران و انگلیس - ترجمه جواد شیخ الاسلامی)

نیروی قزاق

(بریگاد) قزاق چه بود؟ (به نقل از کتاب ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایه گی نوشته

ویلهلم لیتن ترجمه دکتر مریم میراحمدی)

بریگاد قزاق یک نیروی نظامی ایرانی بود که دستورات آن از جانب افسران روسی صادر می شد و تحت فرماندهی عالی روسی قرار داشت. و سالیانه برای امور خود 342000 تومان (برابر تقریباً یک میلیون و دویست هزار مارک) دریافت می داشت که در سال 1913 به نهصد هزار تومان (در حدود سه میلیون و پانصد هزار مارک) افزایش یافت. این مبلغ مستقیماً توسط بانک استقراری در ایران (که سهام آن در تملک روسیه بود) از طریق درآمد عوارض گمرگ شمال ایران پرداخت می شد. مصرف پول در اختیار فرمانده گذاشته شده بود و در مورد چگونگی مصرف آن هیچ صورتحسابی بدولت یا خزانه داری ایران ارائه نمی شد .

بریگاد قزاق یک نیروی نظامی دربار ، رژه و گارد محافظ شاه و فرستادگان روسی بود. از نظر اهمیت شغل بریگاد قزاق به مثابه معدن طلا برای دارنده این پست بود. **پس از شکست روسیه در سال 18-1917 بریگاد قزاق به دیگر قوای روسی که به خدمت انگلستان در آمدند ملحق شد.** (ص 171-172).

بریگاد قزاق نیروی مسلحی بود تحت فرمان افسران روسی ، لباس آنها لباس متحدالشکل ارتش روسیه و درجات و عناوین همه روسی بود. اکثریت قریب به اتفاق آن بی سواد بودند و به فساد و عربده کشی و میخوارگی و قمه کشی و تجاوز و تعدی مشهور. به همین سبب مورد نفرت مردم بودند و چنانکه تقی زاده در خاطرات خود (زندگی طوفانی) آورده است : « قزاق ها را دانه دانه از بدترین مردم انتخاب می کردند. آنها مثل شمر و یزید بودند. مثل اینکه دستور داشتند مانند قشون خود روسیه باشند. صبح که به شاه دعا می کردند برای امپراتور هم هورا می کشیدند. » (ص 382)

وظیفه این نیروی مزدور اجرای دستورات سفارت روس و محافظت شخص شاه، مبارزه با آزادی خواهان و مشروطه طلبان و ممانعت از استقرار دموکراسی در ایران بود. و پس از انقلاب مشروطیت مامور تعطیل و محو آثار مشروطیت و سرکوبی آزادیخواهان شد. و این وظیفه را در دو مرحله انجام داد:

مرحله اول در کودتای مهیب محمدعلیشاه به زمینه سازی و فرماندهی لیاخوف افسر تزاری مجلس شورای ملی را به توپ بست و بسیاری از نمایندگان مجلس و سایر آزادیخواهان را به زندان انداخت و شکنجه کرد و کشت (و تزار نیکولا چون این خبر را شنید در حاشیه تلگراف نایب السلطنه قفقاز نوشت « آفرین بر قزاقان دلاور ! سپاس به صاحبمنصبان دلیر ! » (B . H. Summer- Tsardom and)

Imperialism in the Far East and Middle East.p.7 نقل از کتاب ایدئولوژی نهضت

مشروطیت ایران - ج دوم - فریدون آدمیت) اما با مقاومت و پیگیری مردم موفق به تعطیل مجلس و مشروطیت نشد . مرحله دوم به فرماندهی افسران انگلیسی با شرکت در کودتای (1919 میلادی) 1299 به اجرای وظیفه اصلی خود یعنی محو اصول مشروطیت و دستاوردهای آن و سرکوب بی رحمانه آزادیخواهان و استقرار دیکتاتوری و استبدادی ددمنش موفق شد .

رضاخان قزاق در این کودتا مامور دولت انگلستان بود (سپس در عمل به آن دولت نشان داد که به علت بی سوادگی ، کوتاه فکری و طماعی و قلدری و بی رحمی و فقدان حس وطن دوستی همان مامور مناسبی است که در جستجویش بودند و دست نشانده خوبی برای ایجاد حکومتی متمرکز ، قهار و سرکوبگر و مجری خوبی برای اجرای مفاد قرارداد 1919 و تامین نظریات و منافع استعماری آن دولت است و او را به وزارت جنگ و نخست وزیری و سرانجام به سلطنت نشانند.)

رازهای درون پرده در تدارک کودتا

- خاطرات ژنرال آیرونساید فرمانده نیروی نظامی دولت انگلستان و مبتکر و فرمانده و مدیر و سرپرست کودتا (ترجمه بهروز قزوینی چاپخانه رامین) افشا کننده رازهاست:

در مقدمه کتاب نوشته لرد آیرونساید فرزند ژنرال آیرونساید « پدرم در خاطرانش می نویسد ، گمان می کنم همه فکرمی کنند من کودتا را ترتیب دادم . راستش را بخواهید تصور می کنم من این کار را کردم » (ص 14) . سیاست لرد کروزن نسبت به ایران بدون توجه به هزینه های مربوطه اعمال می شد . معلوم بود در نظر داردفوذ بریتانیا را جانشین نفوذ روسها کند و تمامی ایران را به صورت تحت الحمایه بریتانیا درآورد » (ص 13)

در متن اصلی خاطرات آیرونساید «اداره اموربریگاد قزاق به سرهنگ اسمایت و اگذار شد » (ص 47) « من و سرهنگ اسمایت تصمیم گرفتیم او [سرهنگ رضا خان] را فوراً بطور موقت به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب کنیم » (ص 48)

در بخش اسناد وزارت خارجه انگلستان پیوست خاطرات ژنرال آیرونساید شماره 616 یادداشت توسط آقای ج. پ چرچیل [34 , 56 , 14455 سی] وزارت خارجه 20 دسامبر 1920 « از آنجا که نیروهای بریتانیادشمال غربی ایران قرار است به مجرد اینکه اوضاع جوی در بهار 1921 اجازه دهد آن کشور را ترک کنند ، این یادداشت مواضعی را که احتمالاً در آینده باید اتخاذ شود به منظور تصمیم گیری درباره خط مشی آتی مورد بررسی قرار میدهد (.....) - فکر حکومت بر ایران از طریق یک مجلس یا از طریق بکارگیری دموکراتهای پیشرفته در این مرحله خطرناک باید بکلی فراموش شود . حکومت باید از مردانی قوی تشکیل شود که قبایل بزرگ آنها را می شناسند و از آنها در هر اسناد . درست است که این مردان اغلب فاسد و درنده خو هستند اما آنها تنها کسانی هستند که می توانند با روسای عشایر که از رهبران دموکرات حرف شنوی ندارند آنها را تحقیر می کنند سروکله بزنند » (ص 128 و 130 و 131)

از خاطرات یحیا دولت آبادی :

کمپته آهن که بدستاری کلنل هیک انگلیسی در اصفهان تاسیس شد و مرکز آن بالاخره در تهران بدست فیروز میرزای نصرت الدوله و سید ضیاء الدین یزدی و دوستان آنها افتاد دستیار انگلیسی ها شده برای بیرون کردن صاحب منصبان روسی از قزاقخانه و دخالت کردن صاحب منصبان انگلیسی و جمع آوری ارودی متفرق شده قزاق در اطراف قزوین و بالاخره برای بدست گرفتن زمام کار دولت و به موقع اجرا گذاردن روح قرارداد و ثوق الدوله کار می کنند .

کلنل اسمایس با سید ضیاء الدین و رفقای کمیته او دست اتحاد می دهد . اسمایس در قزوین مانده به جمع ارودی قزاق مشغول است و سید ضیاء الدین به ظاهر دوست و کارکن سپهدار اعظم و واسطه میان او بانک شاهی و سفارت انگلیس است و در باطن همدست اسمایس در اجرای نقشه کودتا.» (ص 223-219 جلد چهارم-)

مرحله اجرای کودتا

از تاریخ مختصر احزاب سیاسی ملک الشعراى بهار
« قزاق ها در حدود قزوین لخت و بیچاره و بی فرمانده (زیرا در این موقع صاحبمنصبان روسی را بیرون کرده بودند) و بی حقوق و بی تکلیف در مانده بودند. مدتی بود که بودجه قزاق خانه را انگلیس ها به حساب دولت ایران می پرداختند. و در آن موقع در پرداخت بودجه مذکور مدتی تاخیر افتاده بود و به آنها دیناری نرسیده بود. (ص 61) سید ضیاء الدین به مساعدت مستر هوارد کنسول انگلیس در تهران که مردی صاحب نفوذ و با نصرت الدوله نیز مناسبات خوبی نداشت پیش افتاده و کودتا را اداره کرد. (صفحه 62) بریگاد قزاق به سرکردگی رضاخان قزاق به تهران حرکت کرد. با روسای ژاندارم قبلا صحبت کرده بودند که هنگام ورود قوا به پایتخت دست در نیاورند و با قزاق ها برادرانه رفتار کنند. قزاق وارد شهر شد ژاندارم دست نیاورد، بریگاد مرکزی به اتفاق قزاق وارد شهر شد، نظمیه تسلیم شد. چنین بود طرح یک دسیسه سیاسی بزرگ، و پایتخت با قوایی که در او بود این طور به تصرف جماعتی که خود را فروخته بودند در آمد.» (ص 69)

از کتاب خاطرات یحیا نوشته یحیا دولت آبادی :

«اسمایس برای اجرای نقشه کودتا محتاج است یکی از صاحبمنصبان ارشد قزاقخانه را انتخاب کرده به ظاهر او را رئیس قزاق بسازد. در میان صاحب منصبان قزاق کسی که استعداد این کار را دارد و رتبه اش هم بالاتر است عبدالله خان تهماسبی است. با او چنان که از خودش شنیده شد داخل مذاکره می شوند و او نمی پذیرد. شاید بادیگران هم صحبتی داشته باشند که نگارنده نشنیده باشم بالاخره با رضاخان امیرپنجه مازندرانی مذاکره می کنند و او می پذیرد.» (ص 223 همان کتاب)

اسمایس انگلیسی دستور دهنده و اداره کننده این جنبش است. سیدضیاء الدین و رفقای کمیته ای او قوه ایرانی سیاسی او هستند. و رضاخان سرتیپ قزاق قوه اجرا کننده نظامی وی. این هیات مصمم می شوند با یک عده قزاق که جمع آوری شده به تهران بیایند دولت سپهداری را برهم زده دوایر دولتی را تصرف کنند. و روح قرارداد وثوق الدوله را که به تصرف در آوردن زور و زر مملکت باشد به این

صورت عملی نمایند. حکومت ملی و قانون اساسی مملکت هم که موی دماغ آنها شده است معنا زیر پا بگذارند.

به هر حال عصر یکشنبه دوم برج حوت اردوی قزاق به چهار فرسخی تهران یعنی به شاه آباد می رسد به ریاست رضاخان امیر پنجه . سیدضیاء الدین مبلغی پول به اجازه سفارت انگلیس از بانک شاهی گرفته جامه تازه ای را که بعد از بیرون شدن از عبا و عمامه خواهد در بر کرد همراه برداشته به پیشواز اردوی قزاق می رود. صاحب منصبان ارشد سفارت انگلیس هم در استقبال کردن او را تنها نمی گذارند . اردو به شهر نزدیک می شود، اداره ژاندارمری تحت امر سرهنگ حبیب الله خان شبیانی مهبیای جلوگیری می شود ولی به آنها از شهر خبر می رسد که به جای خود نشسته متعرض اردوی قزاق نبوده باشند. در این صورت پیشقراول اردو بی مانع پشت دروازه تهران می رسد ، دروازه را گشوده دیده وارد شهر می شود.» (ص 8- 227 ج 4) و رضاخان بلافاصله افسران بریگاد قزاق (همپالکی های خود) را به حکومت استان های گوناگون فرستاد که با برقراری حکومت نظامی در سراسر کشور قدرت را در دست گرفتند. و به این ترتیب ماموران دولت انگلستان برمسند حکومت ایران نشستند و آقای نورمن سفیر دولت انگلستان در ایران به لرد کرزن وزیر امور خارجه دولت متبوع خود نوشت « اگرچه معاهده ظاهر را از بین رفته است اما اصلاحاتی که توسط حکومت حاضر در دست انجام است و بعضی از آنها بزودی اجرا خواهد شد بی آنکه خرجی به گردن بریتانیای کبیر بگذارد مهم ترین امتیاز هائی را که ممکن بود انگلستان بخواهد از ایران بگیرد به آن کشور اعطا می کند . » (ص 219 اسناد و مکاتبات سیاسی ضمیمه خاطرات ژنرال آیرونساید)

(در اینجا به ویژه توجه به این امر ضروری است که بریگاد قزاق به خواست و پشتیبانی دولت روسیه و حمایت شاه به تنها نیروی مسلح قدرتمند در داخل کشور تبدیل شده بود و ارتش اصلی دولت ایران در برابر آن قدرت مقابله جدی نداشت و در نتیجه ملت ایران از برخورداری از نیروی مسلح قوی و برای مقابله با نیروی مسلح کودتا محروم بود.

5- پی آمدهای کودتا

هدف این نوشته بیان مشروح دست نشاندهی حکومت رضاخان و نقش مزدوری او (که فرزندش به جانشینی او ادامه داد) فجایعی که از آدمکشی و تاراج بار آورده نیست . زیرا در این باره بسیار گفته و نوشته و منتشر شده است به ویژه کیفرخواست دادستان دیوان کیفر پس از سرنگونی سلطنت او علیه شهربانی او و محکومیت رئیس و بسیاری از افسران و ماموران آن به سبب ارتکاب انواع بزه های پرونده سازی و بازداشت های غیرقانونی و آزار و شکنجه و قتل و نیز اقدام مجلس شورابه تصویب قانون «استرداد املاک» برای بازگرداندن هزاران پارچه املاکی که او (رضاخان) به زور از مالکان آنها گرفته بود (تازه در حالی است که فرزند رضاخان را با تقلب به سلطنت نشانده اند) ، افشا کننده

رسمی و آشکار تنها گوشه ای از بخش کوچکی از نظام قدر قدرتی و نامردمی و تبهکار اوست و دسترسی به همه آنها آسان ، بلکه تنها به انگیزه توضیحی درباره نا خوانا بودن محتویات کتاب آقای آبراهامیان با علل و اسباب و واقعیت های کودتای 1299 خورشیدی است

شگفتا که آقای آبراهامیان با اینهمه اسناد و نوشته های خودی و بیگانه معاصر رویدادها و دست اندرکار آنها بر چگونگی به قدرت رسیدن رضاخان قزاق و سهمگین ترین و تبهکارانه ترین آثار آن پایمال کردن مشروطیت، خواننده را در تشخیص چهره ی واقعی رضاخان سردرگم می کند. با آنکه هم به نچگونگی تشکیل نیروی مسلح قزاق تحت فرماندهی رضاخان و دیگر اعضای بریگاد اطلاع و به آن صریحا اشاره دارد و هم می داند که کودتا حرکت ضد ملی است و اگر نه نیازی به کودتا نخواهد بود تاکید دارد که رضاخان فرماندهی کل قوا را از مجلس «گرفت» و از مجلس موسسان

«خواست» تا برای خلع قاجار و واگذاری تخت سلطنت به او تشکیل جلسه دهد که به روشنی حکایت دارد که این مقام ها را نه مجلس به میل و ابتکار خود به او می دهد بلکه او از مجلس «می خواهد» و «می گیرد»، با قایل شدن ناموجه دو امتیاز غیر واقعی و نادرست در باره به قدرت رسیدن رضاخان

یکی «داشتن پشتیبانی چشمگیر مردمی» و «به سلطنت نشستن صلح آمیز و با پشتیبانی چشمگیر مردمی و رای حقیقی اکثریت مجلس» در مقام توجیه سلطنت رضاخان برمی آید از او ناجی ایران می سازد. با آنکه اعتراف می کند که سرچشمه قدرت او ارتش است و با آنکه مسلم می داند که تکیه به قدرت ارتش آنهم ارتشی آنچنانی با «پشتیبانی چشمگیر مردمی» در تضاد است و بی شک می داند هنگامی که قزاقی بی سواد و طماع که در خدمت بیگانگان ابزار اعمال قدرت آنها (ابتدا در خدمت امپراتوری روسیه و سپس خدمتگزار ارتش و دولت انگلستان) بوده در اولی با تکیه به پشتیبانی ارباب خود دولت روسیه در بروز خوی و خصلت خود ، تجاوز و تعدی و دزدی و عریضه کشی و قمه کشی ، دست باز داشته و سپس در خدمت دومی مامور کودتا علیه دولت مشروطه شده ، معلوم است هنگامی که با همپالکی های خود به تنها قدرت مسلط کشور تبدیل شود بر سر مردم چه خواهد آورد . مسلم است قدرت یکه تاز می خواهد و به وزارت و نخست وزیری چنگ می اندازد و در این راه هیچ مانع و رادعی را تحمل نمی کند ولذا دیگر صحبت از برخورداری از رای واقعی برای دستیابی به مراحل گوناگون قدرت تا سلطنت به شوخی شبیه تر است تا حقا تردیدی در آن . و شرح این ماجرای تلخ و چرهر هی واقعی رضاخان در کتاب های گوناگون بدست کسانی که در همان زمان حضور داشته و در جریان مبارزات سیاسی بوده اند به روشنی منعکس است . از جمله در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران نوشته بهار می خوانیم : «که مردم ایران جز ستم و ظلم از اتباع او تاکنون ندیده اند . مردی که روزنامه نویس را در میدان مشق کتک می زند و به چوب می بندد ، مردی که با مشت دندان مدیر

جریده ای دیگر را خرد می کند، مردی که به امر و فرمان او سرکردگان و رجال کشور مانند سردار معززاها و اقبال السلطنه ها و امیر عشایر ها را بیگناه کشته و اموالشان را غارت کرده است، مردی که تحصیلات ندارد، مردی که بی اندازه طماع است، مردی که محال می گوید و فریب می دهد.» (ص 300 جلد دوم تاریخ احزاب سیاسی) «سردار سپه تفنگ و توپ دست و پا می نمود و جای پایش را در جلو رفتن محکم و محکم تر می نمود. و پیش از همه کار مشغول تکمیل قوای نظامی و استقرار امرای لشکر در ایالات و بسط قوه شخصی خود بود. اداره ژاندارمری را نیز رفته رفته تحلیل برده جزو قوای متحدالشکل خود در آورد. (ص 169 کتاب مذکور)

و «رفته رفته قدرت وزیر جنگ سردار سپه به حدی رسیده بود که در عموم کارهای لشکری و کشوری مداخله می کرد. در بعضی از شهرها به امرای لشکر دستور داده بود که حکومت نظامی برقرار نمایند. عواید اداره مالیات مستقیم و درآمد اداره کل خالصجات مملکتی و مالیات ارزاق تهران را هم که ریاست آن با امیر لشکر خدا یار خان بود از مردم اخذ و بدون آنکه به خزانه داری کل وارد شود مستقیماً سردار سپه بابت بودجه وزارت جنگ دریافت می نمود. کتک زدن مدیر روزنامه وطن و حبس و توقیف غیر قانونی اشخاص و توقیف غیر قانونی جراید و سایر قلدری ها او هم برخی از نمایندگان را به وحشت انداخته بود.» (ص 228)

او با شیوه قلدری و با تکیه به نیروی مسلح نامردمی و بی اخلاق در برابر مخالفت ها نقش قهر و اشتهای بازی می کند تا در پی آن و به بهانه آن، این نیروی مسلح وارد معرکه شود و با مانورها و حتا ایجاد ناامنی مصنوعی نقش تهدید و ارعاب خود را بازی کند. «چون سردار سپه دریافته بود که خبر استعفای او برای مردم ایجاد خوشوقتی خواهد نمود و ممکن است پس از استعفای وی مجلس دیگر او را به خدمت نگمارد مخفیانه در صدد اختلال امور شهر برآمد و بلافاصله تلگرافات رمز به امرای لشکر و افسران قزاق مبنی بر خبر استعفا و ضمناً اشاره به راه اندازی تظاهرات که در بعضی نقاط به موجب اشاره روسای قشونی تعطیل عمومی نموده و در تعقیب آنها تلگرافات مشروح و مفصلی به مجلس و رئیس الوزرا و ولیعهد دایر بر نپذیرفتن استعفای سردار سپه و مهم ترین آنها تلگرافی بود که از همدان به امضای امیرلشکر غرب احمد (سپهبد امیراحمدی) بدون رعایت قواعد اداری به مجلس رسید و کپی به جراید که با نهایت دقت و استادی مجلس و مجلسیان را به آمدن قشون لرستان و غرب برای سرکوبی وکلا و مخالفان سردار سپه و گرفتن مرکز تهدید کرده بود و قریب هزار کلمه بود و همچنین حسین آقای امیر لشکر شرق تلگرافی به این مضمون کرده و گفته بود که پیشقراولان قشون شرق تا فراش آباد آمده و عن من قریب به مرکز حمله خواهند کرد.» (ص 65 همان کتاب - ج دوم)

مجلس ناگزیر گردید که قضیه را به صورت خوشی خاتمه دهد به این معنی که با سردار سپه از در صلح در آید.» (ص 229-240 همان کتاب ج 2) عاقبت پس از اینکه دولت به دست خود دولت افتاد شهربانی را هم به تصرف در آورد و سرهنگ محمدخان درگاهی رئیس دژبانی را به ریاست شهربانی کشور برقرار نمود.

6- داستان دستیابی به سلطنت و تبلیغات لزوم خلع قاجار و سلطنت رضاخان :

پس از زمینه سازی های ناامنی و تهدیدهای نظامیان ماده واحده ای تقدیم مجلس شد مبنی بر انقراض سلطنت قاجاریه و حکومت موقتی در حدود قانون اساسی به شخص رضاخان پهلوی و تعیین تکلیف قطعی با مجلس موسسان . متن این ماده واحده در زیر زمین قصر رئیس الوزراء روی میزی گسترده شد و بنای آوردن وکیل و تقاضای امضا به میل و خواهش و عنف و تهدید آغاز گردید. و تا روز ششم و هفتم ابان موفق شدند که 74 نفر از اعضای فراکسیون ها را که زورشان رسیده بود به پای میز تاریخی که مقدرات کشور ایران را تعیین می کرد بکشانند. (ص 282)

«دودسته در آنجا گرم فعالیت بودند. یکی وکلای موافق و رجال و وزرا و امرای لشکر که هر یک رفته یکی دو تا از وکیلان را آورده به امضا وادار می کردند. بعضی اوقات خود رئیس دولت هم به این امر مبادرت می کرد. دسته دیگر حاج معین التجار بوشهری و فقیه التجار و رحیم اقا قزوینی و غیره هم بودند که در عمارت رئیس دولت تجار را به عنوان اینکه مطالب مهم اقتصادی در اینجا مطرح است از خانه و حجره به قصر کشانیده آنها را به عنوان تحسن در آنجا توقیف می کردند.» (ص 323 و 324 ج 2)

«رئیس دولت هم آن روز بی پرده سخن گفت . فرمود که اقایان مستوفی و مدرس خیلی معطل می کنند . دیگر کار از اینها گذشته است به ایشان بگو هر چه باید کرد خودشان بنشینند و سروصورتی به کار بدهند . امشب ماده واحده مطرح می شود به رفقایت بگو که اگر معطل کنند عقب خواهند افتاد.» (ص 273/2 ج 2)

«در مجلس داور تهدید می کند که اگر از راه قانونی حل نکنند ممکن است اوضاع به جایی برسد که یک ترور غیر عادی پیش بیاید و مجبور شوند به یک طرق غیر قانونی اقدام کنند و پیش آمدهای ناگوار بشود.» (ص 293-ج 2)

بهار توضیح می دهد که «البته خوانندگان مسبقند که این ناطق زیر دست از یک توطئه و تصمیم خطرناک که همین امروز در جلسه سری میان او و رجال مقتدر و مصادر امور گرفته شده بود اطلاع داشت و این تهدیدات پی در پی که سراسر نطق او را پوشانیده است متکی به معلومات نامبرده است.» (ص 293- ج 2)

باری با قتل قزوینی و توطئه قتل بهار و چند صحنه تیراندازی سرانجام با وجود مخالفت چند تن از جمله مصدق و مدرس در جلسه ای که به سبب نداشتن رئیس قانونی نبود رای گرفتند و تصویب شد. (3) توضیح همین جریان در خاطرات یحیا دولت آبادی از ص 380 تا 383 جلد چهارم منعکس است و همچنین نوشته های بسیار دیگری در این باره هست که می تواند اطلاعات بیشتر و مشروح تری در اختیار علاقمندان بگذارد و برای جلوگیری از طولانی تر شدن این نوشته از نقل آنها خودداری می کنم .

استبداد راه نجات نیست بلکه غرقاب هلاکت است !

در اینجا انگیزه اصلی این نوشتار، بیان تناقض گزارش آقای آبراهامیان درباره چگونگی فاجعه کودتا ی 1299 خورشیدی با واقعیت ، به پایان می رسد اما چون در کتاب مورد نقد، رضاخان قزاق فرمانده دست نشانده بریگاد قزاق و مامور کودتا در چهره « نا جی » ایران جلوه گر شده اشاره کوتاهی به چگونگی این « نجات ! » بجاست اما بدیهی است که این اشاره هر قدر کوتاه باشد در حوصله یک مقاله نیست و ناگزیر باید به بیان کلیاتی اکتفا کرد . شوم ترین و نکبت بارترین جنایت این ناجی (که هنوز از زخم آن خون جاری است) آلت اراده ی بیگانگان شدن در تعطیل مشروطیت و سرکوبی نهضت ملی و استقرار استبدادی سخت و ددمنش و سوزاندن ریشه تفکر در جامعه است که هم نجات منافع استعماری دولت انگلستان از خطر « حاکمیت ملت » به آن نیاز داشت و هم ارضای طمع سیری ناپذیر خود و هم پالکی های قزاق اوبه ملک و مال و دست باز برای چپاول اموال و املاک صغیر و کبیر مقتضای آن بود . که از جمله آنچه در خدمتگذاری دولت انگلستان بجا آورد « خط مقدم جبهه دفاعی استعماری هندوستان » بویژه ایجاد راه آهن سوق الجیشی از خلیج فارس به بندر شاه گوشه جنوب شرقی دریای مازندران (خزر) « ، تمدید قرارداد غارتگرانه نفت و جلوگیری از انتشار افکار آزادیخواهی با قوانین سخت و حتا تعقیب و تجسس و سرکوبگری های خلاف قانون از حبس و زجر و شکنجه و ترور و کشتار آزادیخواهان بود و آنچه در استقرار و استمرار حکومت قلداری و تاراج ذخایر مالی و تصرف اموال و املاک دیگران بدست ماموران و عمله و اکره خود کرد در نوشتارها و گفتارهای بسیار منعکس است .

بطور کلی برای دریافت و شناخت بی مایه گی مطلق رضاخان از درک اصول مشروطیت ، تصور و برداشت او از نقش مجلس شورای ملی است که آن را نه از نمایندگان مردم بلکه از دست نشانندگان خود پر

می کرد و هنگام حمله متفقین که آن قدر قدرت! «فوق العاده خود را باخته بود» و «آماده فرار» و «به قدری دست پاچه بود» که به این و آن التماس می کرد که «کاری کنند» هنگامی که شنید در مجلس در باره ی جواهرات سلطنتی سوال کرده اند ضمن آنکه مدعی شده بود جواهرات سلطنتی متعلق به شاه است گفته بود «**به مجلس چه مربوط است ، فضولی می کنند.**» و هنگامی که شنید که در مجلس جلسه محرمانه ای تشکیل داده اند که از شاه بخواهند کمی مشروطیت را رعایت کند. رئیس مجلس را احضار و و برای درک مفهوم و درجه وطن پرستی او همین بس که هنگامی که متفقین در جنگ دوم وارد ایران شدند و اعلام کردند که ارتش سرخ تا خاتمه جنگ در استان های شمالی خواهد ماند رضا شاه گفته بود: «پس املاک ما چه می شود؟ این نقاط که تمام املاک ماست.» (خاطرات گلشائیان- عضو هیات دولت و کفیل وزارت دارایی - با تغییر به او گفته بود : «**مگر حالا مشروطه نیست ؟ اصلا آقایان بی اجازه من چرا جمع شدند؟**»

(نقل از ص 537 و 552 و 558 یادداشت های عباسقلی گلشائیان ضمیمه کتاب یادداشت های دکتر قاسم غنی - به کوشش دکتر سیروس غنی - انتشارات زوار)

و چگونگی رفتارهای قلدرمابانه او در مدت از کودتا تا دستیابی به سلطنت است که معیار روشنی به دست می دهند که چنین کسی با چنین ذهنیت و ماهیتی در راس هرم قدرت چه بلایی بر سر مردم و جامعه می آورد . پاسخ به این صورت مساله : «چه شرایطی باید در کشور حاکم باشد تا کسی که هنگام ماموریت شرکت در کودتا کفش و کلاه و لباسش را هم ارتش انگلستان فراهم کرده، هنگام عزل از مقامش افزون بر میلیون ها تومان پول در حساب های بانکی داخل و خارج مالک چندین هزار پارچه ملک آنهم بهترین و آبادترین آنها و در بهترین و سرسبز ترین و بار آورترین مناطق کشور باشد؟» جز «حاکمیت جوی هر اسناک از اختناق و ارباب و تجاوز و تعدی و کشتار و سر به نیست کردن مخالفان و معترضان» چه می تواند باشد ؟

من خود نوزده سال اولیه عمر خود را در آن نظام وحشت بسر برده و افزون بر شنیدن گفتگوهای در خلوت پدرم و دوستانش از زورگوئی ها و تبهکاری های ماموران نظام ، خود شاهد جو پلیسی مطلق و رذیلانه ترین شیوه های اعمال قدرت آن بوده ام . از جمله تحمیل خشونت آمیز متحدالشکل کردن لباس و کلاه مردان و برداشتن بسیار بی شرمانه و وحشیانه حجاب زنان و کشیدن چادر و روسری به زور و خشونت و بی احترامی در کوچه و خیابان از سر آنان بوده ام و از گوشه هائی از ستمگری ها از جمله کشتار جمعی که در این باره در مشهد مرتکب شدند آگاه می شده ام . مسافرت در داخل کشور از شهری به شهر دیگر نیازمند اجازه شهربانی بود . برای داشتن رادیو اجازه شهربانی لازم بود . بر جامعه گرد مرگ پاشیده شده بود . تشکیل حزب و گروه سیاسی ممنوع بود . سانسور سخت و اندیشه سوز بر گفتارها و نوشتارها حاکم بود . بکار بردن واژه های کمونیسم ، سوسیالیسم و حتا آزادی و دموکراسی و حتا واژه های «سرخ» و «کارگر» ممنوع

و مستوجب عواقب مرگباری بود تا آنجا که در دانشگاه نیز طرح مسایل حقوقی ، سیاسی ، اقتصادی و فلسفی که به این واژه ها مربوط می شد مجاز نبود. دست هیچ آزاد اندیشی به قلم نمی رفت ، قلم ها شکسته و زبان ها بسته بود و کسی را یاری ، نه تنها شکایت بلکه حتا حکایتی از ستم ها نبود و در این باره خود خاطره ای دارم ، پیش از (دقیقاً خاطر نمیست ، شاید دو یا سه سال) سرنگونی حکومت رضاخانی با استفاده از تعطیلات تابستانی مدارس به مازندران رفتم. در مسیر راه ها شاهد هم فقر و فلاکت مردم و هم کارگران و کشاورزان زن و مرد زیر فرمان و اعمال خشونت (ناسزا و ضربات شلاق و لگد) سربازان و گروهبانان شلاق به دست « اداره املاک اختصاصی » بودم که سخت منقلب می کرد. پس از بازگشت از مازندران و باز شدن مدارس در انشائی که معمولاً پس از تعطیلات با عنوان « در تعطیلات تابستان چه کرده اید » تکلیف می شد از جمله به شرح گوشه ای از آن ستم ها پرداختم . فردای آنروز در به اصطلاح « زنگ تقریح » معلم ادبیات (زنده یاد « شمس زنجانی ») به حیاط مدرسه آمد مرا به گوشه ای کشید و پس از کمی درنگ وز مینه چینی سرانجام گفت نمی دانم به تو چه بگویم اما چاره ای ندارم و وجدانم اجازه نمی دهد سکوت کنم . این حرف ها را گرچه حقیقت دارد نمی توان گفت و نوشت . انشای ترا پاره کردم و از بین بردم . اگر بدست دیگری افتاده بود تو و خانواده ات بباد می رفتید و حالا هم اگر این گفتگوی بین خودمان را نزد دیگران باز گو کنی افزون بر خانواده خود مرا و خانواده مرا هم بباد خواهی داد . دیگر بسته به وجدان تو است .

رضاخان چون افزون بر حرص و طمع و خصلت قزاقخانه ای ، از سواد بی بهره بود و افکار بلندی در سر نداشت در حالی که « خانه از پای بست ویران بود » ، و بویژه با تقلید سطحی از آتاتورک ، به ظاهر سازی و « نقش ایوان » می پرداخت . مجلس شورای ملی تشکیل می شد اما با انتخابات فرمایشی و بی حضور حتا یک نماینده مردم و هر سال جشن مشروطیت البته « بدون مشروطیت » برپا می شد ، دولت دست نشانده شاه ، دادگستری مرعوب و گوش به فرمان و شهربانی که بیشتر مامورانش معتاد بودند کارگزار استبداد و سرکیسه کردن مردم ، نابود کردن مخالفان یا مقاومت کنندگان یا دارندگان اعتباری در جامعه . بخشی از ارتش در خدمت « اداره املاک اختصاصی » مامور غصب املاک و وادار کردن مالکان آنها به و اگذاری رسمی ملک خود به « اعلیحضرت » و به بیگاری گرفتن کشاورزان برای کار در آن املاک و جمع آوری عایدات آنها بود و نافرمانی از « اوامر » این ماموران گوناگون خطر خانمان سوز و مرگبار اتهام توهین به « اعلیحضرت » و رایج تر از آن « توهین به مامور دولت حین انجام وظیفه » را در پی داشت . باری، بیان فجایع آن روزگار سیاه در این مختصر نمی گنجد و با گفتاری چند از دیگران به آن پایان می دهم .

چند نقل قول از دیگران :

تقی زاده در خاطرات خود می نویسد : « عمده مطلب این بود که شاه از هرکسی که جریزه داشت می ترسید. (وحشت می کرد) تمام را می خواست از میان بردارد بخاطر پسرش (...) احتیاط می کرد که بعد از خودش اشخاص با جریزه ای نباشند که مزاحم جانشینش شوند. (ص 232) «رضا شاه بطور کلی خوشش نمی آمد که مردم به یک کسی اعتماد پیداکنند، آتش می گرفت .» (ص 245) «رضا شاه می خواست هرچه ملک مرغوب ارزنده بود مال خودش بکند.» (ص 365)

دکتر میلیسیو: به نقل از کتاب «در آخرین روزهای رضا شاه» نوشته ی ریچارد استوارت ترجمه مهدوی و بیات: «اگر رضاخان و ارتش او بنای کار را بر غارت و چپاول گسترده نگذاشته بودند احتمال می رفت که اعتماد عمومی به دولت که لازمه وحدت ملی است به تدریج در اذهان مردم شکل بگیرد.»

ارتشبد فردوست در کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»: «رضاخان همه فرماندهان نظامی خود را متمول کرد. به هر یک می گفت املاکی برای خود تهیه کنید و بدین ترتیب دستشان را در چپاول اموال مردم باز می گذاشت.» و سرانجام این نکته تاسف آور را برای نشان دادن درجه وطن دوستی ادعایی رضاخان بیاد بیاوریم که :

بیست سال در راس تنها قدرت مسلح و شانزده سال آن در مقام سلطنت مطلقه چنین موجودی ، دست نشانده و حافظ منافع استعماری بیگانگان و خودکامه مطلق در تاراجگری و سرکوبگری ددمنشانه ملت بویژه آزادیخواهان ، جامعه ایران را چنان عقیم کرد که هنوز از آثار شوم آن رنج می برد .

.....
1-ملک الشعرا بهار :

به تعلیمات مرکز با کز آفات
رسید از احمدآقا تلگرافات
که سرباز لرستان و مضافات
نماید از رضا خان دفع آفات
قشون غرب گردد زود سیار
سوی مرکز پی تنبیه احرار
امان از راه دور ورنج بسیار
امیر لشگر شرق آن یل راد
یک اولتیماتوم از مشهد فرستاد
به مبعوثان دوروزه مهلتی داد
که آمد جیش تا فراش آباد
بباید بر مراد ما شود کار

ولی برتوپ خالی نیست آثار

امان از راه دور ورنج بسیار .

2-محمد هاشم میرزا افسر :

رای را گر به مجلس شورا

با قیام و قعود می دادند

وکلای موسسان از ترس

با رکوع و سجود می دادند .

هر دو نقل از صفحات 110 و 81 کتاب « طنز و طنزینه هدایت » همایون کاتوزیان